



فاصله لیبرالیسم آمریکایی با اکثریت مردم

گفت‌وگو با پروفیسور مارک لیلّا استاد علوم انسانی دانشگاه کلمبیا درباره کتابش «لیبرالِ دیروز و فردا» که پس از پیروزی ترامپ کوشید بگوید چرا لیبرالیسم بی توان سخن با اکثریت جامعه را ندارد

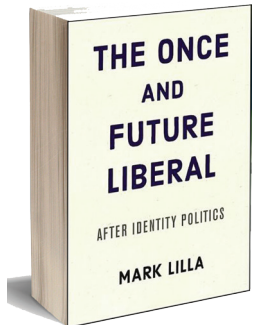
آیا دفاع از حقوق اقلیت‌ها لزوماً جامعه را به مجموعه‌ای از هویت‌های رقیب تبدیل می‌کند؟ آیا می‌توان از تبعیض، طرد تاریخی و نابرابری سخن گفت، اما در همان حال زبان مشترکی برای پیوند دادن شهروندان با یکدیگر ساخت؟ و مهم‌تر از همه، آیا جریان‌های سیاسی بدون آنکه بتوانند در انتخابات پیروز شوند، واقعاً قادرند زندگی کسانی را که از آنان دفاع می‌کنند تغییر دهند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که مارک لیلّا، متفکر سیاسی و استاد علوم انسانی دانشگاه کلمبیا، در کتاب بحث‌برانگیز خود، «لیبرال دیروز و فردا: پس از سیاست هویت»، پیش‌روی لیبرال‌های بی‌قرار می‌دهد. مارک لیلّا که متخصص تاریخ‌اندیشه، به‌ویژه‌اندیشه سیاسی و دینی غرب است، پیش‌از پیوستن به کلمبیا در سال ۲۰۰۷ میلادی در دانشگاه نیویورک و

کمیته‌اندیشه اجتماعی دانشگاه شیکاگو تدریس کرده است. لیلّا که از پژوهشگران برجسته تاریخ‌اندیشه و متخصص اندیشه سیاسی و دینی غرب به‌شمار می‌رود، سال‌هاست در مرز میان پژوهش دانشگاهی و مدخله‌روشنفکرانه در مسائل روز حرکت می‌کند. نوشته‌های او تنها به دانشگاه محدود نمانده‌اند؛ او از چهره‌های شناخته‌شده مباحث فکری و سیاسی در مطبوعات نیز هست و آثارش به زبان‌های متعددی ترجمه شده‌اند.

کتاب «لیبرال دیروز و فردا» پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ منتشر شد و کوشید توضیح دهد که چرا لیبرالیسم بی، با وجود دفاع از آرمان‌هایی چون برابری، حقوق اقلیت‌ها و عدالت اجتماعی، توانایی خود را برای سخن

بروند و چشم‌اندازی بنیادی‌تر برای آینده سیاسی کشور ارائه کند. چندان امیدوارکننده نیست، بحث‌های فراوانی درباره راهبردهای کوتاه‌مدت، شیوه‌های پیروزی در انتخابات و چگونگی مقابله با جمهوری خواهان وجود دارد؛ اما تقریباً هیچ گفت‌وگوی جدی و عمیقی درباره مسائل بنیادی‌تر صورت نمی‌گیرد: این‌که لیبرال‌ها چه تصویری از جامعه مشترک دارند، شهروندی

را چگونه تعریف می‌کنند و چه آینده‌ای را برای زندگی سیاسی بیان پیشنهاد می‌دهند. از این‌رو، دست‌کم در حال حاضر، نشانه‌روشنی نمی‌بینم که نشان دهد لیبرال‌ها واقعاً به ریشه‌های بحرانی که در کتابم توصیف کرده‌ام، توجه کرده‌اند.



یکی از ادعاهای محوری

کتاب شما این است

که سیاست هویت، با

تقسیم جامعه به گروه‌های جدا

از یکدیگر و غالباً رقیب، زبان

شهروندی مشترک را تضعیف

کرده است. باین‌حال، منتقدان

می‌گویند سیاست هویت

در بسیاری از موارد، پاسخی

ضروری به تبعیض‌های واقعی،

طرد تاریخی و نابرابری‌های

ساختاری بوده است. یک

جامعه دموکراتیک چگونه

می‌تواند از حقوق و تجربه‌های

گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده

دفاع کند، بی‌آنکه سیاست را به

رقابت میان هویت‌های بسته و

متعارض فروبکاهد؟ آیا اشکال

راست‌گرایانه سیاست هویت

نیز باید در معرض همین نوع انتقاد قرار

گیرند؟

یک نکته این است که سیاست هویت اکنون، در مقایسه با دوران پیش از ترامپ، اهمیت بسیار کمتری پیدا کرده است. بخشی از دلیل این تغییر آن است که همه نیروهای چپ لیبرال می‌دانند با مسائل و نگرانی‌های بزرگ‌تری روبه‌رو هستیم و موضوعات فوری‌تری وجود دارد که باید به آن‌ها پرداخته شود.

عامل دیگر این است که دولت ترامپ فشار بی‌وقفه‌ای بر دانشگاه‌ها و شرکت‌ها وارد کرده تا برنامه‌های تبعیض‌مثبت و اقدام‌های حمایتی خود برای اقلیت‌ها را متوقف کنند یا به پایان برسانند. این برنامه‌ها در عمل به

تحمیل کند یا سلطه اکثریت را تقویت

نماید؟

بله، میان گروه‌های مختلف جامعه تفاوت‌هایی وجود دارد؛ اما نمی‌توان به‌تمرکز مداوم بر همین تفاوت‌ها، از شدت آن‌ها کاست یا فاصله میان گروه‌ها را کمتر کرد. سیاست انتخاباتی، سمینار تحصیلات تکمیلی در دانشگاه نیست؛ در عرصه سیاست نمی‌توان تنها به تحلیل‌های پیچیده و موشکافانه درباره تفاوت‌های گروهی پرداخت و انتظار داشت که از دل آن، ائتلافی گسترده و حمایت عمومی شکل بگیرد.

آنچه من درباره شهروندی مشترک می‌گویم، هیچ ارتباطی با یکدستی فرهنگی یا از میان بردن تنوع‌های اجتماعی و فرهنگی ندارد. مسئله اصلی، «جهان‌شمولی مدنی» است؛ یعنی همه افراد، با وجود تفاوت‌های فرهنگی، قومی و

اجتماعی‌شان، در مقام شهروند از جایگاهی مشترک برخوردار باشند و خود را عضو یک جامعه سیاسی واحد بدانند. ایالات متحده همواره کشوری با تنوع فرهنگی بسیار گسترده باقی خواهد ماند. بنابراین، هدف شهروندی مشترک از بین بردن این تنوع نیست، بلکه فراهم کردن یک چارچوب مدنی و سیاسی مشترک است که همه این تفاوت‌ها بتوانند در درون آن در کنار یکدیگر حضور داشته باشند.

برخی از منتقدان کتاب

معتقدند شما در توضیح

ضعف لیبرالیسم، بیش از

اندازه بر سیاست هویت

تأکید کرده‌اید و در مقابل،

به عواملی مانند گسترش نابرابری

اقتصادی، افول اتحادیه‌های کارگری،

جهانی‌شدن، قدرت شرکت‌های بزرگ،

فرسایش دولت رفاه و درگونی‌های

رسانه‌ای توجه کمتری نشان داده‌اید.

آیا بحران لیبرالیسم را در درجه نخست

بحرانی فرهنگی و فکری می‌دانید، یا

معتقدید این بحران را تنها با درنظر

گرفتن ساختارهای اقتصادی و طبقاتی

نیز می‌توان به‌درستی فهمید؟ رابطه



دولت ترامپ

فشار بی‌وقفه‌ای

بر دانشگاه‌ها

و شرکت‌ها

وارد کرده تا

برنامه‌های

تبعیض‌مثبت

و اقدام‌های

خیابانی خود

برای اقلیت‌ها را

متوقف کنند یا به

پایان برسانند.

این برنامه‌ها در

عمل به حد افراط

رسیده بودند

و دستگاه‌های

اداری و

بوروکراسی‌هایی

که برای اجرای

آن‌ها شکل گرفته

بود، بیش از اندازه

مداخله‌گر و

تحمیل‌کننده

شده بودند

میان این دو بُعد را چگونه تبیین

می‌کنید؟

باز هم باید تأکید کنم که موضوع اصلی کتاب من، راهبرد انتخاباتی و آموختن این بود که چگونه درباره همه مسائلی که برای ما اهمیت دارند — از جمله همان موضوعاتی که شما برشمردید — سخن بگوییم، بی‌آنکه مردم را از یکدیگر جدا کنیم یا جامعه را به گروه‌های متقابل و پراکنده تقسیم نماییم.

بحث من این نبود که نابرابری اقتصادی، افول اتحادیه‌ها، قدرت شرکت‌های بزرگ یا تضعیف دولت رفاه اهمیت کمتری دارند. مسئله این بود که لیبرال‌ها چگونه می‌توانند درباره این مسائل با زبانی سخن بگویند که بخش‌های مختلف جامعه را مخاطب قرار دهد و میان آن‌ها احساس همبستگی ایجاد کند.

هرگاه در یک ملت احساس نیرومندی از همبستگی وجود داشته باشد، پرداختن به همه این مسائل بسیار آسان‌تر می‌شود؛ زیرا مردم خود را اعضای یک جامعه سیاسی مشترک می‌بینند و آمادگی بیشتری پیدا می‌کنند تا درباره مشکلات عمومی، منافع مشترک و راه‌حل‌های جمعی گفت‌وگو کنند.

شما میان کنشگری جنبشی

و کنش سیاسی مؤثر تمایز

مهمی قائل می‌شوید و تأکید

دارید که اعتراض اخلاقی، بدون

سازمان‌دهی، ائتلاف‌سازی و

به‌دست آوردن قدرت سیاسی،

می‌تواند اصلاحاتی پایدار

ایجاد کند. درعین‌حال، بسیاری

از تحولات بزرگ تاریخی با

جنبش‌هایی آغاز شدند که

در ابتدا افراطی یا تفرقه‌افکن

تلفی می‌شدند. از نظر شما،

رابطه مناسب میان جنبش‌های

اجتماعی، احزاب سیاسی،

اعتراض عمومی و سیاست انتخاباتی

چگونه باید باشد؟

پاسخ به این پرسش به موقعیت و دوره تاریخی بستگی دارد. برای مثال، جنبش حقوق مدنی در زمان خود ضروری بود؛ زیرا سیاست مبتنی بر منافع گروهی، مانع از تحقق اصلاحات مهم شده بود. این جنبش در حقیقت فراخوانی خطاب به وجدان عمومی جامعه بود و در آن مقطع تاریخی نقشی بسیار مهم ایفا کرد. درباره جنبش حقوق زنان نیز وضع به همین

صورت بود.

اما چالشی که امروز با آن روبه‌رو هستیم، متفاوت است. یکی از دلایل مهم این تفاوت آن است که اکنون آموخته‌ایم دیوان‌عالی می‌تواند بسیاری از پیشرفت‌ها و دستاوردهای به‌دست‌آمده را معکوس کند. در نظام سیاسی ما نیز تنها راه تعبیه و انتصاب قضات، پیروزی در انتخابات است.

بنابر این، در نهایت همه چیز به انتخابات بازمی‌گردد. اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی ممکن است وجدان عمومی را بیدار کنند و ضرورت اصلاح را به جامعه نشان دهند، اما اگر نتوانند به پیروزی سیاسی و انتخاباتی منتهی شوند، امکان تثبیت و حفاظت از دستاوردهای خود را نخواهند داشت. اگر در انتخابات پیروز نشوید، قدرتی برای کمک به هیچ‌کس نخواهید داشت.

کتاب شما خواهان ظهور «لیبرالیسمی

برای آینده» است؛ باین‌حال، منتقدان

پرسیده‌اند که این بدیل در سطح نهادی،

اقتصادی و سیاسی، به‌طور مشخص

چه معنایی خواهد داشت. اگر بخواهید

امروز برنامه‌ای ایجابی برای بازسازی

لیبرالیسم ترسیم کنید، عناصر اساسی

آن چه خواهد بود؟ همچنین، اگر اکنون

فصل نتیجه‌گیری تازه‌ای برای کتاب

می‌نوشتید، کدام بخش‌های استدلال

خود را حفظ می‌کردید، کدام بخش‌ها

را روشن‌تر توضیح می‌دادید و در کدام

داوری‌ها تجدیدنظر می‌کردید؟

من آگاهانه و عامدانه از طرح هرگونه برنامه مشخص و سیاست‌گذاری تفصیلی در کتاب پرهیز کردم؛ زیرا ارائه چنین برنامه‌ای به سرعت در برخی محافل و از سوی بعضی گروه‌ها با مخالفت و اعتراض روبه‌رو می‌شد و توجه را از استدلال اصلی کتاب منحرف می‌کرد. ما می‌توانیم هر برنامه‌ای را که می‌خواهیم در نظر بگیریم، اما تنها در صورتی قادر به پیشبرد آن خواهیم بود که بتوانیم با ملت به‌مثابه یک کل سخن بگوییم و بر همین اساس در انتخابات پیروز شویم. مسئله اصلی، پیش از ورود به جزئیات برنامه‌ها، یافتن زبانی سیاسی است که بتواند همه بخش‌های جامعه را مخاطب قرار دهد و حمایت عمومی لازم برای کسب قدرت سیاسی را فراهم آورد. گاهی هرچه کمتر گفته شود، بهتر است؛ زیرا ورود زود هنگام به جزئیات برنامه‌ای می‌تواند اختلاف‌ها را برجسته کند، و مانع شکل‌گیری ائتلافی گسترده شود. در نهایت، هر برنامه‌ای زمانی معنا و امکان تحقق پیدا می‌کند که ابتدا بتوان بر پایه خطاب قرار دادن کل ملت، در انتخابات پیروز شد.



در این گفت‌وگو، لیلّا با صراحت از برخی داوری‌های جنجالی خود دفاع می‌کند. او می‌گوید برنامه‌های تبعیض‌مثبت در دانشگاه‌ها و شرکت‌ها به افراط کشیده شده بودند، اما همین‌ها تأکید می‌کند که تبعیض، طرد تاریخی و نابرابری ساختاری مسائلی واقعی‌اند که باید به آن‌ها رسیدگی شود. از نگاه او، راه دستیابی به اصلاحات پایدار نه تقسیم جامعه به گروه‌های جداگانه، بلکه ارائه برنامه‌هایی همگانی و سخن گفتن با ملت به‌مثابه یک کل است. لیلّا در این مصاحبه بارها به یک اصل بازمی‌گردد: سیاست، تنها اعتراض اخلاقی یا بحث دانشگاهی نیست؛ سیاست به‌سازمان‌دهی، ائتلاف‌سازی و سرانجام پیروزی در انتخابات نیاز دارد. به تعبیر صریح او، اگر در انتخابات پیروز نشوید، نمی‌توانید به کسی کمک کنید. همین‌ها تأکید، پرسش اصلی این گفت‌وگورا شکل می‌دهد: آیا لیبرالیسم برای نجات خود باید پیش از هر چیز، دوباره هنر سخن گفتن با همه شهروندان را بیاموزد؟

شما در کتاب «لیبرال دیروز و فردا: پس

از سیاست هویت» استدلال می‌کنید

که بحران لیبرالیسم بی‌صرفاً نتیجه

شکست‌های انتخاباتی نیست، بلکه

از ناتوانی لیبرال‌ها در ارائه تصویری

متقاعدکننده از زندگی مشترک،

شهروندی و آینده سیاسی سرچشمه

می‌گیرد. اکنون که چند سال از انتشار

کتاب گذشته است، تا چه اندازه

همچنان بر این تشخیص خود پابندید؟

آیا تحولات سیاسی سال‌های اخیر

استدلال محوری شما را تأیید کرده‌اند،

یا اکنون معتقدید بخش‌هایی از آن

نیازمند بازنگری است؟

در شرایط کنونی، تفسیر نشانه‌ها و پیش‌بینی مسیر تحولات بسیار دشوار است؛ زیرا تقریباً تمام توجه‌ها به دونالد ترامپ و تخریب بی‌محابای نهاد‌های سیاسی و دموکراتیک از سوی او معطوف شده است. دموکرات‌ها نیز، به‌درستی، بخش عمده انرژی و تمرکز خود را بر مقاومت در برابر این روند و جلوگیری از آسیب بیشتر به این نهادها گذاشته‌اند. باین‌حال، پس از برگزاری انتخابات میان‌دوره‌ای در پاییز امسال و آغاز رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری، بهتر خواهیم فهمید که آیا لیبرال‌ها واقعاً پیام و هشدار اصلی این تحولات را دریافت کرده‌اند یا نه. آن زمان روشن خواهد شد که آیا آنان توانسته‌اند از سطح واکنش‌های مقطعی و مخالفت با ترامپ فراتر